

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در بحث قبول ولایت من قبل السلطان، این دو مورد را آقایان استثناء کردند: یکی اکراه یکی هم به اصطلاح مسئله خدمت به مومنین و کمک به مومنین.

بعد در بحث اکراه مرحوم شیخ چند تا از تنبیهاات را آورده که در حقیقت در همین جا به یک مناسبتی محققین از علمای ما که قبل از شیخ بودند این بحث را داشتند.

عرض کردیم بحث قبول ولایت از قبل السلطان جزء مسائلی بوده که محل ابتلاء بوده است، و غیر از ابتلاء شیعه محل مشکل در کل دنیای اسلام بوده است. حالا دیگر من توضیحاتش را تکرار نمی کنم.

یک عده قائل بودند که اینها افراد، از سنی ها هم...، افراد بدی هستند نباید با اینها به هیچ نحوی همکاری کرد. عده ای هم قائل بودند که نه می شود همکاری کرد. عده ای هم قائل بودند که واجب است همکاری، تعاون مع الظلمه واجب است، برای اینکه واجب است هر چه گفتند اطاعت بکنند. غیر از حالا آیه اولوا الامر، روایات را هم در این جهت دخیل می دانستند. اقوال مختلفی است.

آن وقت در مقابل شدت کسانی بود که نه فقط قبول ولایت نمی کردند بلکه مبارزه مسلحانه، الکفاح المسلح به قول معروف، مبارزه مسلحانه هم می کردند که عرض کردم بارزش در میان اهل سنت خوارج و در میان شیعیان زیدی ها.

و طبیعتاً این را من توضیحاً عرض کردم کسانی که عمل مبارزه مسلحانه می کردند، خواهی نخواهی به هیچ نحوی قبول نمی کردند عمل از سلطان را. مگر حالا به اصطلاح فرض کنید جاسوسی مثلاً بخواهند از دستگاه مطلع بشوند، یا یک نحوی به هر حال ضربه ای به نظام بزنند، و الا قاعدتاً آنها وارد نمی شدند، طبیعی بود. آن وقت آنهایی که اطاعت می کردند یا لزوم اطاعت می کردند دقیقاً عکس این. می رفتند و همه کارها را انجام می دادند و در تمام مراحل با سلطان همکاری می کردند. قصه حمید بن قحطبه است که می گفت که جان و مال و دین و همه چیز خودم را، خب این بود، این اختصاص به...، البته حمید، حمید بن قحطبه جزء رجال نظامی است، یعنی به اصطلاح ارتشی است به اصطلاح امروز ما. نظام رجال سیاسی به معنای مصطلح نیست، از فرماندهان ارتش است، خب آنها هم وضع به اصطلاح فرصت

به اینها زیاد بود به خاطر جنگ‌هایی که می‌کردند و امکانات خوبی به اینها می‌دادند. دارای دهاتی بود و یکی از آنها همین ده که الان قبر مبارک حضرت رضا(ع) حرم مبارک ایشان آنجاست.

علی ای حال و این بود یعنی این مطلب که عده‌ای کاملاً همراهی با آنها می‌کردند و عده‌ای کاملاً در مقابل بودند. آن وقت آن مشکلی که ما الان در فقه داریم در حقیقت این است. یعنی آن قسمت‌های مشکل یکی این است که طریقه اهل بیت عمل مسلحانه نبود، مبارزه مسلحانه نبود. حالا غیر از اینکه یک عده از شیعیان خلص در متن دستگاه بلکه در سطح بالا بودند مثل علی بن یقطین و غیر از این، البته من عرض کردم سلوک علی بن یقطین احتمالاً خاص خودش باشد. این را من توضیحاتش را چند بار عرض کردم، بعید است ما بتوانیم شرایط علی بن یقطین را برای همه تصویر بکنیم. این را دقت بکنید. چون یقطین از دعوات معروف بنی عباس بود یعنی یکی از کسانی که پایه‌گذار بنی عباس بود، مؤسس خلافت بنی عباس بود و هارون به خاطر پدرش این را تا آن مقامات بالا برده بود. این خصوصیت همیشه برای همه افراد وجود ندارد. یعنی اینکه هر کسی در یک نظامی تا این بالا باشد و وقت بچه او دقیقاً مخالف هارون بود، با موسی بن جعفر علیه السلام بود. این یک حالت خاصی است، امکانات فراوان مالی داشت، خیلی راحت می‌توانست به شیعه کمک کند، انواع کمک‌هایی که نوشته شده، علی ای حال یک مقداری باید قبول بکنیم آنچه که درباره علی بن یقطین بوده، تقریباً از قبیل اذن شخصی امام است. شاید ما در فقه نتوانیم دقیقاً مثل او پیدا بکنیم. ما الان در فقه باید یک حالت عمومی پیدا بکنیم. چون ما کرارا عرض کردیم حتی در واجبات، بعضی از واجبات ممکن است اذن شخصی یا امر شخصی باشد، این هم در روایات کمتر به آن توجه شده است.

مثلاً همین علی بن یقطین به امام عرض می‌کند که من متعه بکنم؟ حضرت می‌فرماید نه تو احتیاجی به متعه نداری. حالا اصحاب ما فهمیدند کسی که احتیاج، چون کنیز داشت، انواع کنیز داشت، دیگر نمی‌خواست متعه بکند. که اگر کسی احتیاج نداشت، متعه یکره در حقش. ما توضیح دادیم که معلوم نیست این. این شاید خصایص خود علی بن یقطین مراعات شده، حتی اگر کسی چند تا خانم هم داشت و احتیاج نداشت، ادله استحباب متعه را نمی‌شود تخصیص زد. آن به خاطر مقام و شأنتی که علی بن یقطین داشت و ممکن بود ایشان یک خانمی را متعه بکنند کلام برسد به هارون و مخصوصاً خب به خاطر سیاستی که عمر گرفته بود، چون عمر گفته بود هر کسی که به من بلغنی که ایشان متعه کرده حد زنا برایش جاری می‌کنم. خب این برای شخصیتی مثل علی بن یقطین به هیچ مناسبت، مناسب نبود دیگر. بعد امام می‌فرمود تو متعه، فرض کنید تنوع خب می‌روید کنیز می‌خری، هر چه می‌خواهی کنیز بخر، کنیز ارزان‌گران، هر جور که بخواهی می‌توانی بخری. نکته‌ای ندارد که چون یک چهره‌ای هستی مرتبط به اهل بیت هستی و مرکز خدمات به شیعه هستی و یک مقام بالایی داری، به خاطر یک قصه مستحب، تمام این برنامه‌ها را همه پل‌ها را خراب بکنی، به خاطر...

لذا ما به خلاف مشهور این فتوا را قبول نکردیم. گفتیم این روایت در علی بن یقطين است و این خاص است.

چون در فقه ما خیلی متعارف نشده روایت را بر موردی حمل بکنند، خیال می کنند عام است. حتی صاحب حدائق، صاحب حدائق هم فتوا داده در بحث نکاح ملاحظه بفرمایید متعه، که استحباب ندارد کراهت دارد کسی که غنی دارد، نه ثابت نشده، کراهت ثابت نیست. اطلاعات ادله به حالش محکم است. قصه علی بن یقطين قصه شخصی است. این را ما در فقه اصولاً داریم این کار را که مواردی می گویم نمی توانیم تعمیم بدهیم یعنی از این مورد، یک خصایصی دارد، خصوصیات دارد این خیلی کم پیدا می شود مثل علی بن یقطين آن حالتی که ایشان دارد خیلی کم است. لذا خوب دقت بکنید، بحث ها چون گذشت من می خواهم یک جمع و جور بکنم.

عرض کردم این بحث قبول ولایت از قبل سلطان این قدر محل کلام بود که حتی مرحوم سید مرتضی رساله ای دارد. چاپ شد، خواندیم، رساله اش را هم تصادفاً خواندیم. و اصحاب ما مثل مرحوم شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ طوسی در کتاب نهاییه از همان قدیم یک مسئله سنگینی بینشان، چون دو تا واقعیت، یک واقعیت یک عده از روایات بود که نهی می کرد. یک واقعیت هم که ائمه عمل مسلحانه انجام نمی دادند. مخصوصاً که بعدها حضرت رضا (ع) داماد خلیفه شد، حضرت جواد (ع) معذرت می خواهم. البته حضرت رضا (ع) هم گفته شده که دختر مأمون را گرفتند، ثابت نیست. اما حضرت جواد (ع) مسلم گرفته. و غیر از این که حضرت رضا سلام الله علیه ولیعهد شدند رسماً، حالا غیر از این جهات عرض کردم این یک مشکلی در بین شیعه ایجاد کرده بود، دو طرف قصه یعنی.

لکن عرض کردیم با مجموعه شواهدی که ما می خواهیم به دست بیاوریم، من چون این نکته را عرض کردم ما گاهی اوقات به خاطر بعضی از خصوصیات از خود عمل خارجی، عمل را که نگاه می کنیم، از خود عمل خارجی استظهار حکم می کنیم. مثلاً فرض کنید پیغمبر اکرم (ص) بت هبل را کلاً برداشتند زیر زمین دفن کردند. این در بحث گذشت. اما فرض کنید مثلاً اگر ظرف طلا و نقره بود می شکاندند، من باب مثال می خواهم بگویم. این معنایش این است که حتی طلا و نقره ای که در ضمن بت هست، آن هم خرید و فروش نشود. چون این بحث را ما انجام دادیم که مثلاً یک بتی است از طلا یا علامات کفر است از طلا، به عنوان طلا خرید و فروش کنیم نه به، حتی آن نقشش خیلی ممکن است ارزش داشته باشد، مثلاً طلایش دویست گرم طلاست، طلایش فرض کنید مثلاً بیست میلیون تومان، لکن به خاطر نقشش هشتصد میلیون تومان، نه اصلاً ما معامله بکنیم به خاطر نقشش هم نه، به خاطر طلا. این که پیغمبر (ص) می آیند این را دفن می کنند، یا این که پیغمبر (ص) می آیند شراب را می ریزند، دستور می دهند شراب ریخته بشود، این را اصطلاحاً می گویند اعدام. اعدام یک شیء از خودش حکم در می آورند. این در چون ما در اسلام این را داریم. هم فقهای شیعه دارند، خیلی دقت کنید، نحوه استظهار

است. هم فقهای سنی دارند. مثلاً شراب را پیغمبر (ص)، خب ممکن بود شراب را نگه دارند و تبدیل به سرکه بکنند، تخلیل. لذا عده‌ای از علمای اهل سنت می‌گویند شراب حتی تخلیلش هم جایز نیست. خل خمر هم درست نیست. نکته فنی‌شان این است. دقت می‌کنید.

مثلاً پیغمبر اکرم (ص) خب می‌آمدند بتی که چون نمی‌دانم اوصاف خیلی مجسمه بزرگی بود، هبل، چون می‌دانید که عرب اصولاً در این هنرهای ظریف تخصص نداشت. اصولاً این منطقه جزیره العرب در طول تاریخ، هزاران سال، یکی از کارهای اساسی اش در تجارت بود، در صنعت نبود، به خاطر اینکه خب در دریا بود، از دریا از طرف همه اطراف خلیج و بعد بیایم به طرف مثلاً خلیج فارسی و بعد حاشیه اقیانوس هند، می‌آمدند به هند، انواع وسایل را می‌آوردند انواع امتعه را می‌آوردند به یمن یا حجاز، از آنجا می‌بردند به شمال جزیره العرب، از آنجا می‌بردند به مصر و پخش می‌کردند. چون این مقدار مسافت فرض کنید از سوریه بخواهند تا هند الان بروند خب راه خیلی سخت است دیگر، راه دریایی همیشه آسان است، نه جاده می‌خواهد نه چیزی، کشتی سوار می‌شوند می‌روند. راه زمینی همیشه مشکل دارد. لذا در میان عرب این نوع صنعت، عرب طبیعتش طبیعت تجارتی بود. این منطقه جزیره العرب، همیشه تجاری بودند که کارشان خرید و فروش و آن هم به خاطر دریا و استفاده از دریا و آوردن وسایل از هند و چین و اینها به طرف این طرف. لذا خود هبل یک مجسمه زیبایی بود که در یونان یا در رم ساخته بودند اصلاً مال دنیای عرب هم نبود. یک کتابی هست الاصنام مال کلبی، شرح این اصنام را داده و این وقتی که از این از راه دریا هم آوردند، از دریای سرخ، نزدیک مکه که پیاده‌اش کردند این دست چپش هم مثل اینکه حالا یادم رفته، راست یا چپش افتاد از کشتی و شکسته بود، دستش هم یک دستش هم ناقص بود، همین مجسمه طویل و عریضی که درست کرده بودند، غرض مثلاً پیغمبر (ص) به جای اینکه استفاده بکنند مثلاً این را به عنوان این کارهایی که الان می‌کنند آثار باستانی را خراب می‌کنند خب پیغمبر اکرم (ص) دستور داد این را زیر خاک دفن کردند، این ازاله، اعدام وجود است. دقت می‌کنید.

بینید الان خوارج هیچ این بحثی را که ما الان می‌کنیم، مطرح نمی‌کنند. چرا؟ چون آنها مفصل با حکومت مبارزه می‌کردند دیگر. معقول نبود بروند جزء حکومت بشوند، مگر جاسوس باشد بخواهد برود اطلاعی پیدا بکند و یک ضربه‌ای از آن راه به حکومت بزنند. یا آنهایی که می‌گفتند نه اطاعت سلطان واجب، این مشکل ما این بود که روایات اهل بیت این طور بود عملاً هم این طور نبود. ما عده زیادی همین یعقوب بن یزید کاتب، این کاتب‌ها در حقیقت یک نوع وظیفه دولتی داشتند، سلطانی داشتند، در دستگاه بودند، عده زیادی ما کاتب داریم، چون یعقوب بن یزید را اسم بردم، مرد بزرگواری است، یکی از مهمترین راویان ما ایشان است و یکی هم از آثاری است که آثار بغداد را من جمله آثار ابن ابی عمیر را به قم آورده. بعضی هم ایشان را یعقوب بن یزید قمی نوشتند روی این جهت. علی‌ای حال مرد بزرگواری است یعقوب بن یزید اما کاتب هم هست. یعنی این ثابت نیست که در شیعه آن متارکه کلی باشد و لذا بعد از اخذ و ردهایی

زیادی که سابقاً شرح حالش را دادیم که دیگر نمی خواهد تکرار بکنم عرض کردیم که بنا الان این شد، از زمان شیخ و قبل از شیخ به این طرف دو عنوان را حرام کردند: یک: اینکه انسان عرفاً جزء اعوان ظلمه باشد ولو ظلم نکند، ولو فرض کنید این پادشاه ظالم جایی که می خواهد برود درو و برش هستند، دور و بر مثلاً سلطان. اگر صدق علیه اعوان ظالم این خودش حرام است. دو: یعنی فی ظلمه، ولو جزء اعوان نباشد. الان بنای شیخ و بعد از شیخ هم آقای خویی همین دو عنوان را گفتند. دقت می کنید چه می خواهم بگویم؟ ما این خیلی بحث لطیفی است که ما سابقاً گفتم. مثلاً در باب طلا و نقره عده ای می گویند همان آب خوردن یا غذا خوردن در آن حرام است، اما شما زینت بگذارید، فرض کنید متکا، روی متکا بگذارید، پرده آویزان کنید، ظروف طلا و نقره برای زینت در اتاق بگذارید، خرید و فروش هم اشکال ندارد. چون می گویند در روایات نهی از فعل خاص شده، چند بار توضیح دادم خیلی مهم است این در استظهار از ادله، چون در روایت نهی از خوردن شده، نهی از خوردن تلازم با نهی از بیع و شراء ندارد. اما اگر می گفت ظروف طلا و نقره زیر خاک بکن، این تلازم با بیع و شراء داشت. اگر در جایی اعدام آن شیء آمد، گفت نابودش بکن، این معنایش این است که هیچ نحو آن درست نیست، حتی بیع و فروش و نگهداری و دقت کردید؟

البته یک عبارتی در کتاب تحف العقول بود در آن روایت مفصله معایش العباد که یک تلازمی اثبات می شد اما چون روایت ضعیف السند هست خیلی نه، این را اثبات نکرد. اما اگر آمد گفت شما توی آب نخور، غذا نخور، این معنایش نهی خرید و فروش نیست. حتی معنایش نهی در نماز هم نیست. آدم در لباسش در پیراهنش مثلاً یک دانه ظرف طلا بگذارد یا ظرف نقره بگذارد. می گویند نهی از فعل خاص دلالت بر اعدام او و نابودی او و نفی جمیع تصرفات نمی کند. اما اگر آمد اعدامش کرد، یک شیئی را گفت اصلاً برش دار، مثل همان خمیری که ریخت، پیغمبر اکرم (ص) دستور دادند در مدینه هستند می گویند که راه افتاد این قدر شراب ریختند در کوچه ها، ظرف های شراب را خالی کردند، این وقتی اعدام شد یعنی حتی به گوسفند هم نده، به گاو هم نده، همان شراب را به حیوانات هم نده، مخلوط در غذای آنها هم نکن، فرض کن یک مقدار کاه و یونجه و جو بگیرد در اینها شراب بریزد به گوسفندها بدهد، مثلاً مثال می خواهم عرض کنم یا به شتر بده مثلاً. این کار را هم نکن، اعدام تلازم دارد با نفی جمیع افعال بل با نفی ملکیت. این که می فرمایید شراب را بریز این از شما می آید که شراب ملکیت ندارد. این نحوه تصرفی است، یعنی استفاده ای است که علماء، چون من عرض کردم یک مقدار بعضی از نصوص اولیه ابهام دارد. فقه، چون فقه در کل دنیای اسلام از قرن اول شروع شد. خوب دقت بکنید. فقه از همان قرن اول شروع شد. از همان وقت شروع شد این مطالب، یعنی استظهار کردن این مطالب که از کجا استفاده این را بکنیم و از کجا استفاده آن بکنیم. لذا الان آمدند گفتند که آقا شما در تقبل عمل از سلطان مشکل نیست، البته سید مرتضی پدرش که ایشان نقیب الاشراف بود تقبل از احمد سلطان داشت، حالا از

ایشان عجیب تر، حالا پدر سید مرتضی که احتمال دارد زیدی باشد. مرحوم سید بن طاووس که خب جمال السالکی واقعاً هم مرد فوق العاده‌ای است، کتابهایش را آدم می‌خواند، از عجایب است ایشان در زمان بنی عباس نقیب الاشراف نبود، در زمان هولاکو، همان هولاکوی مغول که بغداد را گرفت، ایشان نقیب الاشراف شد هشت سال ایشان در زمان هولاکو آمدن مغول به بغداد هشت سال عمر کرد ایشان، چون هولاکو ۶۵۶ بغداد را گرفت، ایشان ۶۶۴ وفاتش است. این هشت سال ایشان نقیب الاشراف بود. نقابت را از طرف هولاکو قبول کرد.

حالا چون من امروز می‌خواستم بگویم حالا خوب شد الان، چون در این بحث‌ها خوب دقت بکنید باز هم ما وقتی می‌گوییم قبول ولایت از قبل ظالم یا جائز این هم فرق می‌کند. یک دفعه ظالم و جائز مسلمان است، یک دفعه اصلاً مسلمان نیست. ممکن است شما بگویید که قبول ولایت از طرف نظام فرض کنید از این کشور جعلی که به اسم اسرائیل و صهیونیستها است آن مطلقاً جایز نیست. حالا شما در این قسمت‌ها قبول می‌کنید، اما در مثل یک نظام فاسد و منحط و جعلی مثل فرض کن دولت غصبی که در فلسطین هست اصلاً شما در آنجا بگویید مطلقاً جایز نیست، به هیچ نحوی جایز نیست. حالا اگر کافر محارب هم نباشد، یک موقع کافر محارب است آن هیچی، کافر محارب هم نباشد به هیچ نحوی تصدی جایز نیست. به هیچ مرحله‌ای از مراحل، خوب دقت کنید.

پس این اعوان ظلمه هم باید حساب‌هایش معین بشود. و انصافاً ما نتیجه‌گیری نهایی هم کردیم همین بود که انصافاً بعضی از استثنائات که ما می‌گوییم مطلقاً اکراه مطلقاً احتیاج مطلقاً خوف، این خیلی بعید است. مطلقاً خدمت به مومنین، خب باید حساب‌های دیگر هم بشود، خب چه درجه‌ای از خدمت به مومنین است، و قبول از چه ظالمی هم هست، در چه دستگاهی هم هست. الان کشورهای اسلامی همین الان مختلفند خب بعضی‌هایشان واقعاً اذیت خاصی برای شیعه ندارند، مثل بقیه نظام‌ها، هیچ فرقی بین شیعه و سنی در آنها نمی‌کند. این فرق می‌کند با کشوری که سعی می‌کند تمام نیروی خودش را برای نابودی شیعه به کار ببرد، برای نابودی مومنین به کار ببرد.

عرض کردیم این بحث را ولو آقایان مرحوم شیخ، مرحوم استاد به همین مباحث کلی ختمش کردند. این یک قسمت‌هایی از آن ولایی است، نمی‌شود ختمش بکنید، بحث کلی را نمی‌شود ختم بشود.

یک مقداری از این بحث قبول ولایت از قبل ظالم، این یک مقداری را باید با احکام ولایی درست کرد. و الا همه‌اش را با قواعد نه... آن وقت برنامه‌شان این شده که در حالی که کمک به مومنین باشد یا خوف باشد، یک مورد هم مرحوم شیخ طوسی حتی نیاز شخصی، اگر نیاز شخصی هم داشت می‌تواند متصدی بشود. اینی که الان متعارف است. در کشورهای سنی شیعیان به خاطر نیاز شخصی می‌روند در دستگاه دولتی. اگر نیاز شخصی و بخواهد زندگی بکند، آن هم نیاز داشته باشد، آن هم اشکال ندارد. و این توضیحاتش گذشت.

مسئله خوف که اینجا و اکراه که الان اینجا مطرح شده، عرض کردم دلیلش منحصر در قبول ولایت عهدی حضرت رضا(ع)، مجموعاً شش تا روایت هست در این جهت. در جامع الاحادیث اشاره اجمالی کردیم. حضرت(ع) فرمودند من اکراه شدم، وادار شدم، یعنی با حالت اکراه من را به ولایت عهدی...

ولکن من عرض کردم انصافاً آنچه که امام صلوات الله و سلامه علیه انجام دادند تعمیم به فقه دادن مشکل است. وظیفه امام وظیفه خاصی است. ما تمام آن ظرافت های تکلیف امام را نمی توانیم درک بکنیم. مسئله امام، منصب امام، جهاتی که دارند، و مخصوصاً ائمه علیهم السلام قطعاً فقه شان مقدار زیادی ولایی بود، و این ولایت در این جور جاها به خودشان بر می گردد. ما الان این عنوان را ولو مرحوم شیخ و دیگران آوردند لکن اثباتش با قصه حضرت رضا(ع) مشکل است. بله، با اطلاقات رفع عن امتی ما اکره علیه، ممکن است، با حدیث رفع و اینها با این جور چیزها می شود درستش کرد، اما با آن مشکل است.

این راجع به خلاصه بحث که تا اینجا بود که خواندیم.

عرض کردیم مرحوم شیخ بعضی از تنبیها را فرمودند. این تنبیه اول را خواندیم، البته انصافش عبارات شیخ خالی از ابهام نیست و من فکر می کنم یک مقدار ابهامش به خاطر ابهام آن مصادر اصلی بوده است. ایشان راجع به اینکه اکراه چه جور محقق می شود بحثی کردند. نوشتند ان الاکراه یتحقق بالتوعد بالضرر علی ترک المکره علیه ضرراً متعلّقاً بنفسه او ماله او عرضه او باهله الی آخره... چون ما بنایمان بر این است که در مباحث اینجا اول متن مکاسب آن مقداری که مهم است، متعرض بشویم بعد هم فقط گفتیم متعرض کلمات استاد و بعد هم تحقیق مسئله انشاء الله.

عرض کنم که مرحوم شیخ در اینجا این مطلب را آورده. من سابقاً یک توضیحی دادم این را خوب دقت بکنید خیلی مهم است. عرض کردم ما در زندگی خودمان مواردی که نقص داریم، اصولاً در فقه بیان شده. نقص هایی که در زندگی ما هست، به طور طبیعی این طور است. یک نقص هایی که به حالت ادراکی ما بر می گردد. نقص های ادراکی. مثلاً جهل، جهل یک نوع نقص ادراکی است. مثلاً نسیان، غلط، لغو، خطا، و عن اللغو هم معروضون، سهو، دیگر یک مقدار راجع به حدیث رفع ما صحبت کردیم، راجع به این مطلب که ما چند تا عنوان داریم. خطا و نسیان عنوان معروفی است که در حدیث رفع آمده، خطا و نسیان در خود قرآن هم آمده، (لا تَوَاخِذْنَا ان نَسِيْنَا او اَخْطَاْنَا)، در بعضی از متون حدیث رفع به جای خطا و نسیان، یعنی با اضافه خطا و نسیان، سهو هم آمده. ما لقب ما عنوان غلط هم در روایات داریم. اینها همه نقص ادراکی است.

.....  
حالا فرق اینها چیست؟ چون بعدها عناوین دیگری هم اضافه شده مثل ذحول با ذال، یعنی از ذهن انسان برود. مثلاً فرض کنید غفلت، فرق بین غفلت با سهو چیست؟ چون مرحوم شیخ دارد ان المكلف اذا التفت، در مقابل التفات غفلت است. ما انواع نقص های ادراکی داریم. آن جامعش نقص ادراکی است. و این در تاریخ در فقه اسلامی مطرح شده است. اقسامش مطرح شده است. و به طور طبیعی اینها در موارد مختلف دارد:

یک: در جایی که یک عمل محرم است یا واجب است، روی نقص ادراکی مثلاً سهو کردیم انجام ندادیم یا یک عمل محرم را انجام دادیم نستجیر بالله، یا جاهل بودیم انجام دادیم.

دو: در مواردی که عبادی است چه باید بکنیم؟ قضاء دارد ندارد اینها.

سه: در مواردی است که عقود و ایقاعات است. من سهواً خانه ام را فروختم، جهلاً خانه ام را فروختم، نسیاناً ببینید.

بعد می آییم در مسائل خیلی مهم که بعدها بیشتر پیدا شد. مسائل آروش، ضمان، باب ضمان، جهلاً سهواً نسیاناً کاری انجام داد آیا زمان دارد یا ندارد؟

از آن به یک معنایی بیشتر باب دیات.

پس ما در ابواب مختلفی از این نقص ادراکی بحث می کنیم. و آنچه این بحث هم در طی دوران فقه اسلامی آمد. خوب دقت کردید؟  
س:

ج: حالا اسمش...

س:

ج: حسی یعنی چه مرادتان؟

س:

ج: نه، اشتباه نه، خطا می کند، فرض کنید دید یک چیزی خیال کرد که مثلاً این طناب است، خواست محکمش کند پاره اش کرد.

س:

ج: نه، ببینید، در آنها هم خطا و نسیان تصویر می شود.

س:

ج: خطای چشم هست...

خب حالا چون اصلاً بحث ما در نقص ادراکی نیست، دیگر حالا بحث نکنیم چون اصلاً بحث ما اینجا این نیست.

دو: نقصی که به لحاظ قدرت می آید که عجز باشد. انواع عجز باز. این هم یک نحوی است. انسان عاجز باشد نتواند کاری انجام دهد،

قدرت نداشته باشد.

من می خواهم این را عرض کنم که در دنیای اسلام و الان هم در دنیای روز در بحث قوانین اینها هست، بعینه موجود است.

لکن فرقی این است که در دنیای قوانین اینها را با در نظر نگرفتن نصوص شرعی بررسی کردند، ما با در نظر گرفتن نصوص شرعی. و

من سابقاً هم عرض کردم یک مقدار از مباحثی را که من در مکاسب لا اقل دیدم، در عقود، در این کلمات غربی ها به نحو آقای سنهوری،

عبدالرضا سنهوری، خیلی شبیه به تحلیل های اهل سنت است. که من احتمال می دهم بعد از جنگ های صلیبی اینها از فقه اهل سنت رفته

غرب و رویش کار کرده. آن هم تا حد زیادی نافع است.

سوم: نقص هایی که ناشی از رضا است. این هم خیلی کارگذاری دارد. که اگر یکی از آنها است. این بحث اگر را من برای این عرض

کردم. نقص هایی است در انسان که این منشأش این است که رضای به فعل ندارد، یعنی آن اراده تام برای فعل نیست. این انواع مختلف

دارد. اگر دارد، فرض کنید مسئله اضطرار دارد، مسئله الجاء دارد، ما در قرآن راجع به این قسمت اگر را داریم: (الا من اکره و قلبه مطمئن

بالایمان) و اضطرار هم داریم. البته هر دو موردی هستند. هم اضطرار موردی هست، اضطراری که در قرآن هست در اکل میته هست، در

محرمات است. ببینید این اضطرار و اگر در محرمات می آید، اگر به ترک واجب می آید. در عبادات می آید، مثلاً به زور مکره بشود به

تناول مفطر در ماه رمضان، در عبادات می آید. فرض کنید در اتیان محرمات اگر بشود به شرب خمر من باب مثال یا قبول ولایت که الان

محل کلام ما این است. دقت می کنید.

بعد برویم جلو، بعد در چیز زیاد می آید در آروش باب ضمان. شما را اگر کردند شیشه کسی را بشکنید، شما مضطر شدید غذای کسی

را بخورید، مضطر شدید ماشین کسی را بردارید بدزدید بروید یک کاری انجام دهید، مضطربید مریضی دارید مضطربید ببرید. در باب

آروش اصطلاح خودشان این می آید، در باب دیات زیاد می آید، در باب جانیات حدود می آید. یعنی این یک باب واسعی دارد. خوب روشن شد؟

باب اکراه، باب اضطرار، باب نفی ضرر که شما ضرر از خودتان، عرض کردیم ما نفی ضرر در قرآن داریم (ولا تضار والدة بولدها - دین غیر مضار - ولا تضاروهن لتضيقوا عليهن)، این ما در قرآن ضرر داریم، اما در سنت پیغمبر (ص) تعمیم شده، این اصلاً خودش یک روشی است، اصلاً یکی از روش های مهم در شناخت احکام بین فقهای صدر اول این بود. یک چیزی در قرآن مثلاً (الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان) این در باب عقاید است، در باب عقیده، اکراه بشود به کفر. لکن بنای فقهاء مخصوصاً با حدیث رفع عن امتی ما اكرهوا علیه، تعمیم است، خوب دقت بکنید. اکراه بشود به بیع، اکراه بشود به فرض کنید قبول ولایت، اکراه بشود به طلاق زنش، اکراه بشود، اکراه همین جور حساب بکنید تا جانیات و دیات و الی آخره.. و انصافاً هم بحث های بسیار خوبی را در طول تاریخ فقهای در ابتدائاً فقهای سنی، خوب عنایت بفرماید.

طبیعت این بحث ها هم این جور است. در قرن اول ابتدائاً شروع شده، قرن دوم بیشتر است. قرن اول زیاد نبود چون این عمر اعتقاد داشت که فقه فرضی را مطرح نکنید. اصطلاحاً اسمش بود سوال عن ما لم يقع، سوال عن ما لم يقع نکنید. یک کسی آمد پیش عمر گفت مثلاً اگر فرض کنید، گفت این فرض واقع شده؟ گفت نه فرض کردم. جوابش را نداد یک شلاقش هم زد، گفت از چیزهایی که فرضی است سوال نکنید، یک کتکی هم خورد. لذا این بحثی بود که از سوال عن ما لم يقع اصلاً متعرضش نشویم. آنها معتقدند اولین کسی که این بحث فقه فرضی را باز کرد، ابوحنیفه است. البته فقه همین فرض است.

در قرن دوم این زیاد شد و من فکر می کنم، خود من فکر می کنم با شواهدی که داریم، مخصوصاً با عده ای از شواهد داریم که هست آن قصه حضرت جواد (ع) و حضرت هادی (ع) و آن مسئله احرام و بعد قصه حضرت هادی (ع) و دست بردن، ظاهرش این است. همان قصه حضرت جواد (ع) تفریعی است دیگر. محرم غیر بوده یا ناهار بوده، یکی بود دو تا بود، الی آخر، دیدید که چه فرض های زیادی شده در آن قصه. به ذهن ما این طور می آید که چون دستگاه حکومت و خلافت در اختیار آنها بود، این مخصوصاً دیگر دستگاه هم توسعه پیدا کرد. به کشورهای دیگر آمدند، به ایران آمدند، خیلی دنیا را که گرفتند، هر چه مشکلات پیدا می شد، هر مشکلی، این را اگر جدید بود به دستگاه خلافت منتقل می کردند، آن هم به فقهاء منتقل می کرد. لذا خواهی نخواهی یک حجم خیلی زیادی از مسائل در این فرض ها پیدا شد در فقه اهل سنت. مثل همین توعده به ضرر، ضرر هم متعلقاً بنفسه، بماله، بعرضه، دقت می کنید؟ این اکراه هست یا نه؟

ما در قرن دوم به بعد در میان فقه اهل سنت این فروع را می بینیم. ومن فکر می کنم بیشترش هم ناشی از این بوده که در جهان اسلام مسئله واقع می شده، ارجاع به دستگاه خلافت می دادند، اینها هم ارجاع به فقهاء می آمدند، فقهاء هم سعی می کردند حکم آن را در بیاورند، البته خوب دقت بکنید، این حکمی که فقهای اهل سنت در می آوردند حکم اولی بود، سعی می کردند با قیاس، با استنباط، با استحسان، با هر راهی که شده، حکم ولایی در نمی آوردند. این نکته را خوب دقت بکنید. چرا؟ چون اصولاً فقهای اهل سنت، حالا مثل خوارج اینها خارج هستند اصلاً، فقهای اهل سنت برای خودشان ولایت قائل نبودند. این نکته را دقت بکنید.

شأن فقیه را استنباط می دانستند. ولایت را تابع حاکم می دانستند و حکومت. و ولایت را تابع بیعت می دانستند. ابوحنیفه هیچ وقت نمی آمد حکم ولایی بکند یا شافعی. حتی در این مسایل. این مسائلی که الان ما ممکن است بعضی از اینها را جنبه های حکم ولایی بدهیم که الان هم عرض کردیم. اما تماماً نزد اینها حکم استنباطی است. دقت می کنید؟ می خواهم این نکته را بگویم. چون این حالت بعدها به ما منتقل شد، وقتی هم به فقه شیعه منتقل شد، همان فقط استنباطی.

نتیجه اش چیست؟

نتیجه اش گفتند اگر مثلاً ضرر مالی شد، مطلقاً شما می توانید قبول ولایت می کنید. این شد فقه استنباطی. اگر شد فقه ولایی می گویم نه آقا مواردش فرق می کند. مقدار مالش فرق می کند، شخصش فرق می کند، نظامش فرق می کند، تاریخش فرق می کند. این سر مطلب را نمی دانم روشن شد؟ این نکته ظریف را دقت کردید؟

چون در میان اهل سنت این نکته را خوب دقت بکنید، فقیه سنی هیچ ولایتی برای خودش قائل نبود، حتی آنی که با دستگاه مخالف بود. خوب دقت می کنید؟ احمد بن حنبل را هر روز آن معتصم می بردند گاهی صد و بیست تا شلاق می زدند، شلاق نه با چوب می زدند ظاهراً. به خاطر همان قول به خلق قرآن که قرآن قدیم است، عدم خلق قرآن. در مسئله خلق قرآن چون قائل به قدم قرآن بود، به خلاف رأی معتزله کتکش می زدند و غالباً دیگر درب و داغون بر می گشت خانه وقتی می خواست به قول امروزی ها آتش و لاش بر می گشت به خانه. وقتی بر می گشت به خانه خبر معلوم بود از طرف خلیفه جاسوس می فرستند که آقا این خلیفه آدم بدی است، شما را شلاق زد، ما اصلاً از ایشان اطاعت نمی کنیم، می گفت نه نه، خلیفه را باید اطاعت کنید. خوب دقت می کنید، شلاق را خورده بود، حالی هم نداشت، اما مع ذلک می گفت از اطاعت خلیفه باید خارج نشویم. تصور بکنید چه می خواهم عرض کنم.

لذا اگر احمد بن ... تاریخ مسئله روشن شد؟

آن وقت در فروع ما بعضی در روایات آمده، لکن آنچه در روایات آمده، فرض کنید مثلاً فرق بین الجاء و اکراه، این در روایات آمده، اما این همه فروع اکراه در روایات نیامده است.

در فقه ما بیشتر روی همان عنوان اکراه رفته بودند. اینکه کجا اکراه هست، این را گذاشتند به صدق عرفی، روشن شد می خواهم چه بگویم؟ از قرن دوم این بیان مصادیق در فقه آنها آمد. خوب عنایت بکنید. آمدنش هم به نحو فقه استنباطی نه فقه ولایی. آمدنش به نحو فقه ولایی نبود به نحو فقه استنباطی بود. یعنی اگر می گفت ضرر مالی شما متوعد به ضرر مالی شدی، این اکراه است، اگر اکراه است قبول ولایت بکن. دیگر نیامدند بگویند آن مال چه قدر، آن حاکم چه قدر، زمانش چه جور، شرایط چه جوری است، وضع چه جوری است. این حالت در میان فقه اولی ما هم نبود. نه فقه اولیه، تقریباً بشود گفت مثلاً اولین باری که فقه ما البته تفریعاتی که فقه آمده، ابتدائش از زمان مبسوط است شیخ طوسی قدس الله نفسه، خیلی از این تفریعات را آورده، بعد هم علامه در تذکره، وهر دو کتاب، کتاب علامه که خیلی واضح است. کتاب علامه همان کتاب شرح کبیر مال ابن قدامه است، ابن قدامه پسر برادر صاحب مغنی. خود صاحب مغنی نه. خیلی واضح است. متنش مثل هم است اصلاً یکی است.

و عرض کردیم چون کتاب تذکره ناقص است، احتمال می شد علامه آخرش می خواسته بگوید چون به اصطلاح امروزی هاسرقت ادبی حساب می کنند، آخر عین عبارت آن کتاب را آورده است. خیلی جاها عین عبارت کتاب شرح کبیر موجود است. به عین عبارت. اسم هم نبرده، آن دو جلد قطوری که ما از تذکره داریم در هیچ جا اسم ابن قدامه را نبرده، اسم شرح کبیر را نیاورده است. شاید آخرش چون کتاب ناقص است، آخر ندارد. شاید آخر کتاب می خواسته بگوید و الا سرقت ادبی است نستجیر بالله. به حسب ظاهر که کار خوبی نیست این کار ایشان.

به نظر ما مبسوط هم همین طور است. مبسوط هم شیخ را اسم نبرده. البته کتاب شرح کبیر فقه حنبلی است. خوب دقت بکنید. اما مبسوط از یک کتاب فقه شافعی گرفته است. به ذهن ما این طور می آید. لکن از وقتی که اینها دیگر جنبه های نقادی پیدا کرد و تحلیل که مثلاً ضرر اکراه چند نوع است، و یکی یکی ریشه یابی بشود، تقریباً اولین کسانی که ما در فقهای ما داریم، اولین هاشان تقریباً محقق کرکی است. و تا حد زیادی محقق اردبیلی. خیلی ایشان سعی کرده است این مسائل را حلایمی بکند. و طبعاً بعدش هم چون ما مسئله بعد از محقق اردبیلی مبتلا هستیم به جریان اخباری گری و ظهور اخباری ها، یک مقداری توقف می شود. بعد از اخباری ها از سال های ۱۱۰۰ مرحوم وحید بهبهانی، این وحید بهبهانی خیلی در این جهت نقش دارد. و در زمان ما نقش شیخ انصاری در این جهت بیش از صاحب

جواهر است. صاحب جواهر هم دارد اما شیخ انصافاً تحلیلاتش بیشتر است. خیلی زیباتر است و بعد از مرحوم شیخ هم این عده‌ای از این معاصرین ما مخصوصاً مرحوم نائینی تا حدی زیادی. در خصوص مکاسب مرحوم ایروانی هم خیلی حق دارد انصافاً خیلی کارهای لطیفی دارند، در حاشیه‌شان بر ایروانی.

نسبتاً فکر می‌کنم شاید من حیث المجموع از مجموعه حواشی و شروح مکاسب پرفایده‌تر مال مرحوم ایروانی باشد. من حیث المجموع، نسبتشان عموم و خصوص من وجه است، لکن من حیث المجموع که حساب بکنید، فکر می‌کنم حاشیه ایروانی از همه پربارتر باشد، من حیث المجموع با نسبت کلی.

علی ای حال کیف ما کان و کارهای خوبی هم کرده و تحلیل‌های خوبی هم داده، اما دقت بکنید تحلیل ایشان در این حد است. این راهی را که ما الان برایتان طی می‌کنیم هیچ کدام نگفتند، و آن این که بیاییم عده‌ای از اینها را اصلاً احکام ولایی بگیریم، حالا چرا استنباطی بگیریم؟ الضرر المتوعد علی نفسه، ماله، عرضه، اهله یا مومنین، این را اصلاً بیاییم حکم ولایی بگیریم. یعنی به عبارت آخری شبیه کار قدماء، مثل قمی‌ها، قمی‌ها فقط آمدند اکراه، در این مسئله، مثلاً می‌گویم، نیامدند بیان مصادیق بکنند، نیامدند بیان خصوصیات بکنند. در وقتی که قبل از قمی‌ها سنی‌ها مفصل فروع مسئله را داشتند، انواع فروع مسئله را مطرح کردند، دقت کردید؟ اما شیعه به این صورت نبود.

غرضم می‌خواستم این نکته را عرض کنم که این نحوه کاری که شیخ الان اینجا کرده، این در حقیقت در متون اهل سنت آن سابقه را دارد، در متون ما این سابقه را دارد.

البته در متون اهل سنت تدریجاً چون این اکراه ابواب فراوانی پیدا کرد دیگر، الان عرض کردم. اسمش را ما گذاشتیم نقص در رضا. حالا حقیقت اکراه با اضطرار سابقاً هم اشاره کردم، انشاء الله بگذاریم در بحث بیع دیگر متعرض بشوم.

و عرض کردم الان هم در دنیای ما حتی در قوانین اروپایی در بیع و معاملات اروپایی‌ها، فرض کنید آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها در این کتاب سنه‌وری آمده، کاملاً متعرض این نکته شده‌اند. خیلی هم فروع زیادی هم دارند، خیلی زیاد، انصافاً خیلی زحمت کشیدند، خیلی کار کردند. که بعضی از آنها هم به درد ما می‌خورد، بد نیست. سابقاً هم توضیح دادم.

پس بنابراین شأن جایگاه این مسئله‌ای را که مرحوم شیخ گفته روشن شد. در حقیقت اصل این فروع آنی که بوده، در قرآن بوده، (الا من اکره و قلبه مطمئن بالإیمان) بعد (رفع عن امتی ما اکرهوا علیه)، (او ما استکروهوا علیه) این چون توضیحش را همین قبل از این درس عرض

کردم. در قرن اول و دوم، مخصوصاً قرن دوم روی این حدیث رفع خیلی کار کردند. چون خیلی به درد فقه خورد. خیلی جاها را ... حالا آیا این درست بود یا نبود، آن بحث دیگری است.

و عرض کردم حدیث رفع جزء احادیث کلیدی است. در متون اهل سنت هم فقط متن ثلاثی است. خطا و نسیان و اکراه، در متون اهل سنت این سه متن است که یکی هم اکراه است. خطا و نسیان و اکراه.

عرض کردم ائمه شان مثل بخاری مثل مسلم، مثل احمد بن حنبل این حدیث را هم قبول نکردند و آثاری فقهی را هم حساب کردند رویش. غیر ائمه شان، عده ای از بزرگان ایشان هم باز این حدیث را قبول کردند. خیلی بحثش من اشاره کردم دیگر نمی خواهم تکرار بکنم.

آن وقت بحث دیگر تشخیص اکراه، صور خطا، صور نسیان، اینها مدام اضافه شد در فقه. دقت می کنید؟

در صورتی که ماها در شیعه این را نداشتیم. اصلاً من عرض کردم حدیث رفع شش تایی دیگر حالا وقت هم تمام شد، من حالا یک دقیقه عرض کنم که ما داریم که سنی ها ندارند، اصلاً شیخ طوسی نیاورده است، این هم جزء عجایب است، این حدیث رفع معروف که الان این قدر معروف است در روایات و لسان ما، حدیث رفع، سته یا تسعه، اصلاً شیخ طوسی کلاً نیاورده است. و توضیحاتش را دادیم. عرض کردیم حدیث رفع در حقیقت جناب اخباری آورد یعنی استفاده مختصری چون اینها به شدت به برائت حمله کردند و الا خود علامه هم یعنی خود قدماء هم حدیث رفع نیاوردند. بعد وحید بهبهانی در حقیقت حدیث رفع را زنده کرد. از زمان وحید بهبهانی نزدیک سه قرن است الان در اصول ما زنده شده حدیث رفع. خیلی دیگر الان مشهور شده است. نبود در سابق هم این نبود. متن سداسی یا شش تایی که اصلاً در کتب اهل سنت کلاً نیست. آن که هیچی، در کتب قدمای ما در کافی بوده، در فقیه بوده، و از عجایب است با اینکه در فقیه هم بوده، باز شیخ طوسی نیاورده است. شیخ طوسی کلاً نیاورده است.

بله شیخ طوسی متن ثلاثی را در کتاب خلاف و مبسوط، آن هم از سنی ها گرفته، کاملاً واضح است از سنی ها گرفته است. همان متن ثلاثی اهل سنت را آورده، آن متنی که ما داریم مرحوم شیخ نقل نکردند.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین